راپورت یومیه

سمی‌نار نمره ششم دانشجویان دواسازی مملکت ایران

راپورتچی: محمدرضا جعفرزاده
دانشجوی داروسازی ـ دانشگاه علوم پزشکی شهیدبهشتی

مقدمه

در اردیبهشت ماه سال ۷۹، یکی از دانشجویان داروسازی اهواز بر اساس قولی که به بنده داده بود، گزارشی از ششمین نشست دانشجویان داروسازی سراسر کشور برایم ارسال کرد که در شماره تیرماه رازی منتشر شد. درست یک ماه بعد آقای محمدرضا جعفرزاده از دانشجویان داروسازی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی گزارش همین سمینار را با ادبیات قدیم و به شکل طنز برایمان ارسال کرد که این بار مطلب را به دلیل طنز بودن آن منتشر می‌کنیم. امیدواریم که این کار فتح بابی شود برای دیگر همکاران و رازی دوستان که در این زمینه برایمان مطلب بفرستند.

«سردبیر»

از سنوات ماضیه مرسوم شده هر سنه یکی از کولژهای دواسازی مملکت ایران سمی‌نار برگزار کرده، جماعت رجال و نسوان دواساز مملکت را دور هم جمع کرده تا اسباب پروگرس علوم جدیده دواسازی مهیا شود.

بانی این امر مدرسه دواسازی یونیورسیته آتورپاتگان[1] بوده که علی‌الدوام به قاعده هر سنه در یکی از بلاد مملکت ایران من‌جمله طوس و بلد کبیره طهران و فارس و مدرسه دواسازی شهید بهشتی و سر آخر کولژ دواسازی یونیورسیته علم طب خوزستان برگزار شده است.

اواسط برج آذرماه در تابلوی اعلانات مدرسه یک فقره پوستر با کاغذ ملون رویت کردیم که بر روی آن زمان و مکان سمی‌نار سراسری نمره ششم دانشجویان دواسازی مملکت ایران کتابت شده بود. فی‌الحال به اتفاق رفقا اسم‌نویسی کردیم. ایام مابقی تا شروع سمی‌نار را به رتق و فتق امور پرداختیم.

به اداره خط آهن رفتیم تا از برای سی نفر از رعایای مدرسه تیکت مهیا کنیم. از بابت این که سمی‌نار در برج مارس مقرر گشته بود و برج مارس فرهنگی مصادف با ایام ما قبل سنه جدید خورشیدی است، اداره خط آهن شلوغ بود.

علی ای‌حال تیکت قطار نمره یک مأخوذ شد.

فی‌هذه‌الایام هر کس بقچه سفر بسته، آماده عزیمت است. خدمت میرزا حمیدرضاخان مقیم‌الدوله معاونت عظمای دپارتمان تحقیق و تفحص مدرسه ـ رسیدیم. آقا از اعاظم و اوتاد علم و فن دواسازی بوده که چندین سنه در بلاد فرنگ به تحصیل علم اشتغال داشته، فی‌الحال علامه دهر است.

میرزا در امورات غشا پوست و کانال و منفذ مداخلت داشته، بالجراة هیچکس به‌قاعده آقا از عبور دوا از منفذ و سوراخ متبحر نبوده و نخواهد بود. میرزا مقیم‌الدوله محقق‌الممالک اندکی از بابت سفر اقوال نصحیت و ارشادات فرمودند. عرض کردیم سمعاً و طاعتاً

حوالی ظهر یک فقره فکس اخذ کردیم از اهواز، داخل مرسوله مکتوب شده بود که محل سمی‌نار به بلاد حربزده آبادان منتقل شده با خودمان گفتیم. آبادان چه مربوط دارد به یونیورسیته اهواز؟!

دسته تلفون را برداشتیم، نمره اهواز را گرفتیم. تا از اوضاع مطلع شویم. تلفون اشغال بود. به‌قاعده چند مرتبه نمره گرفتیم باز هم اشغال بود. با خودمان گفتیم فی‌هذه‌الایام که موعد فیش‌های تلفون همراه سررسیده، یمکن روساء تلفونخانه مملکت به تحویل تلفون‌های همراه مشغول بوده، از تلفون کابلی غافل مانده‌اند! امروز هر کس را رویت کردیم راجع به محل سمی‌نار استفسار می‌فرمود.

روز موعود حرکت میرزا فرشاد آقا منورالضمائیر (کثرا...امثاله) را در مدرسه زیارت کردیم. چشممان به جمال منور آقا روشن شد. میرزا ریاست عظمای مدرسه دواسازی بوده و در فن دواسازی و کتابت ید بیضاء داشته، هیچ جریده مرتبط با دوا و درمان بدون حضور آقا منطبع نشده و نشود.

میرزا فرشادخان قلم زرین داشته، هر ورق که کتابت می‌فرمایند کیمیا شده، گوهر نایاب دو جهان می‌شود.

مقرر شده بود آقا به اتفاق

میرزاابوالحسن‌خان احمدیانی معروف با طیاره به بلاد آبادان عزیمت کنند.

گویا دو نفر از رجال مدرسه ـ میرزا حمیدرضاخان راسخ‌الممالک پشتیبانیچی باشی و میرزا احمدخان نعیمی کتابچی باشی هم با رعایا عازمند.

ساعت دو از دسته گذشته سوار بر مرکوب شده به اتفاق رعایای مدرسه و میرزا حمیدرضاخان راسخ‌الممالک پشتیبانیچی باشی و میرزا احمدخان نعیمی کتابچی باشی به ایستگاه خط آهن بلد طهران رفتیم. سیاهه‌ای از اسما که سابقاً تهیه کرده بودیم در دست داشته، مدام رعایا را حاضر و غیاب می‌کردیم. داخل قطار چاهی و شیرینی‌جات و شربت‌آلات تناول کردیم. میرزا حمیدرضاخان راسخ‌الممالک به واغون ما آمده، مبالغی شوخی و مزاح می‌فرمودند که یکهو اصوات مخوفی مسموع شد. هر کس از رعایا رنگ به رخسار نداشته، ناصیه‌شان به طور گچ سپید شد. یک نفر گفت: یمکن دینا میط و آلات محترقه منفجر شده! عرض کردیم! نه یحتمل زلزله شده. رفتیم ببینیم چه شده. دیدیم یک نفر ضعیفه از روی تخت واغون قطار به زمین اوفتاده! خدا رحم کرد مرحومه نشد. طرف صبح که از خواب بیدار شدیم از دیدن مناظر جمیل و اشجار نخیل بسیار مشعوف شده، حظّ بصر وافر بردیم.

قریب یک ساعت بعد به ایستگاه خط آهن خرمشهر رسیدیم. مقرر شده بود یک فروند اتوبوس جهت انتقال رعایا به محل سمی‌نار بفرستند. فی‌الواقع از همه چیز خبر بود الا اتوبوس یک نفر «وولک» آبادانی که عینک Ray Bon استعمال نموده و دمپایی ابری به پا کرده و به فعل شوفری اشتغال داشته ما را سوار بر مرکوب شخصیه نمود، در بین راه به قاعده هفتاد نفر در باب فضایل شخصیه و بلاد آبادان نطق کرد. از فرط اقوال محیرالعقول وولک جاسم مبهوت شده، قریباً دو فقره شاخ بر رأس ما ظاهر شود. حدود ربع ساعت بعد به سی‌نما نفط ـ محل برگزاری سمی‌نار ـ رسیدیم. یک نفر ضعیفه خدمت ما رسیده، خیر مقدم عرض فرمودند. فی‌الواقع رعایای هیچ نقطه از بلاد عالم به طور رعایای خوزستانی خونگرم نبوده که هر چه در این بابت کتابت کنیم به قدر یک ارزن هم محسوب نمی‌شود.

جلو دربخانه سی‌نما کوپن غذا و کارت شرکت در سمی‌نار و چه و چه و چه به ما داده، به اتفاق ریاست امورات اجرائیه سمی‌نار سوار بر مرکوب به مهمانخانه محل اقامت رفتیم. مهمانخانه وسیع بود و چند طالار طویل در دو اشکوب داشت و در دو جانب آن از یمین و یسار اطاق و جلو دربخانه مهمانسرا یک فقره پارچه الوان به قد بیست گز با رسن آویزان کرده و حضور میرزا فرشاد آقا منورالضمائیر و میرزا ابوالحسن‌خان احمدیانی معروف را با خط خوش خیر مقدم عرض کرده‌اند. طرف ظهر به لقانطه رفتیم، ناهار اکل شد که مقبول افتاد.

ساعت دواز دسته گذشته داخل طالار رفتیم. هر کس از رعایا مقالات مکتوب فرموده، کاغذ چسبانی و گراور سازی کرده، اسباب اکسپوزیسیون مهیا می‌فرمایند. کرور کرور دوربین عکاس‌برداری و فیلمبرداری آورده از هم عکس فوتوغرافی اخذ می‌کنند. الیوم هر کس از رعایای مملکت یک فقره دوربین فیلمبرداری

مـغناطیسی ابـتیاع کـرده، دور سـالون مشـغول پروداکسیون فیلم بـوده و بـا یکـدیگر مـصاحبت می‌فرمایند. با خودمان گفتیم این رعایای دواساز مملکت، همگی آکتور و آکتورس بـوده و هـیچ از آنتونی کوهین و لعوناردو دی‌کاپریو فرنگی کـم نـداشـته، فـی‌الواقـع آب نـمی‌بینند والا شـناگـر قابلی‌اند!

بـعد از صـرف شـام جـواسـیس و مـاموران خفیه راپـورت کـردند در یکـی از اطـاق‌ها مـیرزا حمیدرضاخان راسخ‌الممالک پشتیبانیچی بـاشی با جماعتی از رعایای مدرسه یک محفل غیبی دایر کرده و در آن اسـطرلاب مـی‌انـدازنـد و پـیشانی رؤیت مـی‌کنند. گـویا خـیالاتی بـرشان داشـته و ارواح مـختلفه احـضار کـرده و از آنـها احـوال حاضران جمع را سئوال می‌نمایند.

داخل سالون میرزا احمدخان نعیمی کـتابچی بـاشی مـدرسه را رویت کـردیم کـه صـورتشان به‌طور یـاقوت احـمر شـده و تـمام بـدن‌شان بـه لرزه آمده، از خوف اجنه و ارواح دندان‌هـایشان به هم خورده و به یکهو بـیهوش شـدند! دسـتور دادیـم کـاهگل آوردنـد جـلوی دمـاغ آقـا گـرفتند تـا احـوال مـیرزا بـه قـاعده صـواب شـود. شب در عمارت مهمانخانه کاروانسرا تا صبح خـواب می‌دیدیم که اجنه و ارواح بر ما دخـول و خـروج کُرده، می‌خواهند ما را مقتول کنند. خدا رحـم کرد.

صبح علی‌الطلوع رفتیم لقانطه چاهی و سایر ماکولات اکل کـنیم. آب بـلدیه شـور بـود. چـاهی شرب نکردیم. یوم دویم سـمی‌نار را قـدری دیـر شروع کردند. گویا رعیت هم دیگر عـادت کـرده این‌طور در سـالون حـاضر شـود. گـفتیم رئـیس سمی‌نار دسـتور بـدهد سـاعت‌ها را نـیم سـاعت عقب بکشند.

بعد از ارائه مقالات یک نـفر اوسـتاد مـدرسه دواسازی کرمان از یک خاتون طهرانـی از بـابت امـورات اکـونومی طـرح تـحقیقاتی سـئوالات فرمودند. یکهو یکی از قـاضی‌القضات سـمی‌نار داخل مباحثه شد و فرمودند: «فی‌هذه‌الایام قیمت یک فقره تلفون موبایل به قاعده چند مقابل مخارج طرح تـحقیقاتی بـوده و ایـن امـورات نـباید هـیچ مـحذورات داشـته بـاشد» هـر چـه فکر کـردیم نفهستیم تـلفون مـوبایل بـه عـلم دواسـازی چـه مربوط دارد؟!

طرف ظهر رفتیم لقانطه جهت صـرف نـاهار جـمعیت بسـیار کـثیر بـود. عـجیب است کـه در مجالس مذاکره جمعیت رعایا بـه کـثرت جـمعیت لقانطه نبوده!

سـاعت دوازدسـته گـذشته بـه طـالار اکسپوزیسیون پـوسترها رفـتیم. غـرفه جـراید دانشجویی هـم دایـر بـود. داخـل غـرفه مـدرسه علاوه بر جریده پـیشاران یک فـقره کـتاب رؤیت کردیم که به لسان فرنگی انطباع شده.

گویا مباحثی از کتاب را میرزا حمیدرضاخان مقیم‌الدوله در باب عبور دارو از سوراخ غشاء به لسان فرنگی مکتوب فـرموده، قـریب دو سـاعت داخل طالار بـودیم. مـخبرین راپـورت دادنـد کـه قـرار است داخـل سـالون سـی‌نما نـفط از بـرای رعایا، فیلم «رنگ خدا» را تماشا بدهند. چون فیلم را اخیراً در بلد طهران تماشا کرده بـودیم. رفـتیم تماشای بلد آبادان که اشجار نخیل و انهار کثیره دارد. بر روی نهر یک پل عـظیم بـه طـور مـمالک فـرنگی مـثل اسـطانبول و لوزان و غـیره درست کرده‌اند که کشتی‌ها از زیر آن عبور مـی‌کنند یک فقره قومپانی نفطی هم در مجاورت نهر بوده که

دودکش‌های عظیم داشته از سی فرسخی بوی غاز به مشام آدمیزاد می‌رسد.

هر شب به قاعده چند ساعت جماعتی از رعایای بلاد مختلفه در یک سالون مخصوص در مهمانخانه جلوس کرده از بابت امور تعلیمیه و تحقیقیه و صنفیه علم دواسازی کارگاه دایر کرده، مذاکرات می‌کنند الحق که مذاکرات هم از امور مهمه است شب تا دیر وقت داخل سالون از بابت قطعنامه سمی‌نار مذاکرات کردیم.

لیل ماضی مقرر بوده روسای تلفیزیون مملکت جلسه محکمه ضاربین خوابگاه رعایای دانشجو را از برای عوام تماشا دهند از فرط خستگی فراموش کردیم تماشا کنیم.

فی‌الواقع نسیان هم امر غریبی است! امروز خیلی خسته شدیم می‌رویم بیتویه کنیم.

صبح برای صبحانه به لقانطه نرفتیم. امروز یوم آخر سمی‌نار بوده هیچکس از رعایا دل و دماغ ندارد.

از بابت این‌که طرف غروب سمی‌نار تمام شده و هر کس باید به بلاد خودشان عزیمت کند بعدازظهر مراسم اختتامیه در سالون دایر بوده به هر کس از رعایای برگزیده خلعت می‌دهند. رعیت در سالون رفت و آمد کرده و آخرین مذاکراتشان را می‌نمایند.

یک نفر رجل اصفاهانی از برای جمعیت نطق کرده و به طور علانیه میزبانی سمی‌نار نمره هفتم رابعون اللّه تعالی از طرف یونیورسیته اصفاهان تقبل فرمودند. هنوز کلام به طور تمام و کمال منعقد نشده، نادم گشته از بابت امورات اکونومی مباحثه کردند.

فی‌الواقع هیچ کس به قاعده جماعت اصفاهانی در مملکت محروسه ایران در امورات اکونومی و اقتصادیات داخل نبوده سر آخر خواستیم چند فقره عکس فوتوغرافیک اخذ کنیم، رؤسای سمی‌نار چراغ‌های برقی را خاموش کردند و الکتریسته سالون را قطع کردند.

میهمانان بقچه‌هایشان را بسته آماده سفرند. داخل لابی مهمانخانه ناصرخان حجازی که سابقا مربی دسته ورزشی استقلال بوده فی‌الحال دسته ذوب آهن اصفاهان است. گویا فردا دسته فوتبال ذوب آهن با دسته صنعت نفط مسابقه دارد. هر کس از رجال و نسوان با ناصرخان کاپلو عکس فوتوغرافی اخذ می‌کردند. رعایا از بابت اختتام سمی‌نار ناراحت شده به‌قدر یک من اشک از چشم رعیت از بابت فراق همدیگر جاری شده. احوالات جماعت محزون و گریه‌آور بوده آدمیزاد را یاد تابلوی ملون «شام آخر» لعوناردوداوینچی می‌اندازد.

تمت راپورتنا فی‌البلاد آبادان به تاریخ دوازدهم اسفند ماه سنه یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت خورشیدی به قاعده دویم مارس سنه اول هزاره سیّم فرنگی.

زیرنویس:

۱ـ آذربایجان

۲ـ فعل جدید فارسی از مصدر «نفهمستن» حالتی است بین فعل «نفهمیدن» و «ندانستن»